

## پیکار علیه نظارت استصوابی!

### اسماعیل نوری علا

کل دلیل کوشش هائی همچون خواستاری کنار گذاشتن نظارت استصوابی چیزی نیست جز «افشاگری» در مورد بدکاری ها رژیم و تشویق مردم به شرکت در مبارزات به اصطلاح «مدنی» و «بدون خشونت»؛ آنسان که گوئی ملت زیر ضربهء ما، بعد از گذشت نزدیک به چهل سال، هنوز از شیرازه و ساختار این حکومت آگاه نیست و هنوز لازم است در موردش دست به «افشاگری» زد و به اصطلاح «مردم را آگاه کرد» و امیدوار بود که این مردم آگاه شده برای گرفتن حق خود (یا حق این اصلاح طلبان نوین) برخیزند و «بصورتی خشونت پرهیز» حکومت را جابجا کنند؟

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

### پیشگفتار

چرا قبول نکنیم که دوستان و همدلان ما هم، مثل خود ما، می توانند گهگاه در موضع گیری و تلاش های خود دچار اشتباه شوند؟ چرا نکوشیم روح نهادینه شدهء دائی جان ناپلئون را از ذهن خود به مرخصی بفرستیم و منظرهء پیش رو را بدون عینک توطئه نگاه کنیم؟ و چرا قبول نکنیم که تنها از راه صراحت و شفافیت و، بقول قماربازها، گذاشتن همهء ورق هائی که در دست داریم بر روی میز، است که می توان گفتگو را آغاز کرده و آن را به انجامی منطقی رساند؟ و من امروز می خواهم ته و توی فکرم را روی میز بگذارم و دربارهء بیانیه ای بنویسم که امضای برخی از همدلان و همفکرانم در پای آن دیده می شود و فکر می کنم که، بر اساس موارد توافق فکری که داشته ایم و داریم، آنها با این امضاء ها، راه خطا رفته اند.

این وظیفهء من است که اینگونه عمل کنم و بنویسم؛ چرا که خواستاری بی توقف سکولار دموکراسی برای کشورمان سه سال پیش مرا موظف کرد تا در واشنگتن دی.سی، پس از سال ها نثار، به دیدار دوست قدیمم دکتر اسماعیل خوئی بروم و، از جانب کمیتهء برگزاری کنگره های سکولار دموکرات های ایران، از او بخواهم تا ریاست افتخاری کنگرهء اول و دوم را (در واشنگتن امریکا و بوخوم آلمان) بپذیرد و این گردهمآئی ها را با سخنان روشنگر خویش بگشاید. در این کار یقین داشتم که دکتر خوئی شاعری است که محصول جان و فکرش را به پای مبارزه با حکومت اسلامی مسلط بر کشورمان ریخته و ممکن نیست قدمی بردارد که به سود جانیان این حکومت تمام شود. اما اکنون امضای او را زیر تقاضانامه ای می بینم که فکر می کنم کاری معیوب است و، در نتیجه، فکر می کنم که او اشتباه کرده است.

در مراسم افتتاحیهء همان کنگرهء اول در واشنگتن (2013) هم، با خوشحالی، پیام حشمت طبرزدی را که از ایران برای کنگره فرستاده بود خواندم و نشان دادم که هنوز بر همان تصوری که هنگام معرفی کامل او به ایرانیان خارج کشور در طی مصاحبه ای بلند داشتم وفادارم و او را آدمی می بینم برخاسته از دل اسلامیت ها، و باور آورده به سکولار دموکراسی، و در راه این عقیده جان و جوانی خود را در زندان های حکومت اسلامی به دست اراده ای مصمم سپرده.

در کنگرهء سوم سکولار دموکرات های ایران (فرانکفورت 2015) هم باز، با شادمانی تمام، پیام مهندس کورش زعیم را خواندم و با این کار باوری را که در مصاحبهء مفصلم با او، بعنوان یک سکولار دموکرات شاخص داخل کشور، داشتم تکرار کردم.

پس، اکنون وقتی از یکسو می بینم که زعیم و طبرزدی برای نمایندگی در مجلس شورای اسلامی نام نویسی کرده اند و خوئی هم پای مطالبه «لغو نظارت استصوابی» را امضاء کرده است باید، هم به خود و هم به یارانی که جملگی در راستای تبلیغ لزوم انحلال حکومت اسلامی می کوشیم، پاسخ دهیم که ماجرا چیست؟ و من می خواهم در این مقاله ماجرا را آنگونه که می فهمم توضیح دهم.

## مبارزه با استصواب

از این مورد آخر شروع کنم. ملغمه ای از سکولار دموکرات های شناخته شده داخل و خارج کشور، همراه با برخی مدعیان سکولار دموکراسی، اما چسبیده به بند ناف نهضت آزادی و نهاد ملی - مذهبی ها، اعلامیه مطالبه جویانه ای را منتشر کرده اند مبنی بر اینکه حکومت باید در دو انتخابات پیش روی اسفند ماه (مجلس شورا و مجلس خبرگان، و هر دو اسلامی) نظارت استصوابی را لغو کند. می دانیم که استصواب از «صواب» می آید که در لغت عربی به معنای راست و درست و لایق و سزاوار است. و نیز می دانیم حکومت اسلامی، که قانون اساسی اش بر مبنای شریعت شیعه امامیه نوشته شده، اهل «مصلحت جوئی» و «صواب دید» است و همانگونه که از یکسو «مجمع تشخیص مصلحت نظام» را دارد، از سوی دیگر، برای شورای نگهبان قانون اساسی اش هم این حق را قائل است که ببیند داوطلبان نمایندگی در مجالس اش آیا شایسته و سزاوار این حکومت هستند یا نه و، پس از گذراندن داوطلبان از این غربال، به شایستگان و سزاواران نمایندگی مجالس اش اجازه ورود به مبارزه انتخاباتی می دهد.

این «مصلحت» و «صواب دید» نیز، دوشادوش یکدیگر، بر اساس «اصل حفظ نظام»، اموری دگرگون شونده و ناظر بر شرایط روز محسوب می شوند. چنانکه اهل استصواب نشسته در شورای نگهبان قانون اساسی اسلامی می توانند حتی صلاحیت رئیس مجمع تشخیص مصلحت همین نظام را برای حضور در مجلس شورا رد کنند و نخست وزیر جنگ هشت ساله و رئیس مجلس شورای ادوار مختلف اش هم می توانند بخاطر اعتراض شان به نتایج انتخابات، متهم به عملی «نا صواب» شده و دچار حصر خانگی شوند و خودبخود شایستگی خویش برای نمایندگی در مجالس حکومت را هم از دست بدهند.

اکنون، عده ای که اعلام کرده اند که سکولار دموکرات هستند و، در نتیجه، قانون اساسی شریعت بنیاد این حکومت را زیر سؤال می برند و خواستار خروج مذهب از حکومت هستند، نامه امضاء کرده اند که حکومت باید «نظارت استصوابی» را بردارد و به همه کسانی که برای نامزد شدن در انتخابات رژیم اسم نویسی می کنند اجازه ورود به مبارزه بدهد. و این در وضعیتی است که می دانیم «استصواب» فیلتر شورای نگهبانی است که از ولی فقیه دستور می گیرد و قرار است حکومت ولایی فقها (و از جمله فقیه برگزیده آنان را) بر حسب قانون اساسی شریعت بنیادشان حفظ کند.

آشکار است که اندکی وقوف نسبت به ساختار این «حکومت شریعتمدار» برای هر آدم اهل مطالعه ای روشن می سازد که نظارت استصوابی تنها یک فیلتر از ده ها فیلتری است که مردم کشورمان را به خودی و غیرخودی تقسیم می کند و غیرخودی ها را همواره از دم تیغ سلب صلاحیت می گذراند و نمی گذارد کسی از آنان، بر خلاف صواب دید لحظه ای رژیم، پا به درون «حریم» بگذارد، چه رئیس مجمع

تشخیص مصلحت خودش باشد و چه نخست وزیر امام و رئیس مجلس شورایش. و در این مورد دارای هیچ تساهل و تسامح و گذشتی هم نیست و در واقع خیلی لطف می کند که خیلی از غیرخودی ها (مثل دوستان ما) را حتی به ساختمان محل ثبت نام کاندیداها راه می دهد.

حالا خیلی آدم خوش بینی باشیم و فکر کنیم که صد تا، هزار تا، صد هزار تا امضا می تواند که معجزه کند و بر اثر آن نظارت استصوابی لغو شود. باز هم آشکار است که لغو نظارت استصوابی چاره هیچ کاری نیست و فیلترهای دفاعی دیگری نیز در بدنه این سیستم کار گذاشته شده است که هر عنصر نفوذی را، که «زیرکانه!» از سد استصواب رد شده باشد، به هنگام تشکیل مجلس جدید در روند تصویب صلاحیت ها از خود دفع می کند. برخی ها هم که از این فیلتر رد شده باشند و خیال کنند که در این مسجد می توانند خلافی انجام دهند یا با حکم حکومتی خفه می شوند و یا با مشت ارادل و اوباشی که سران حکومت آنها را در مجلس کاشته است.

### پس دوستان چرا چنین می کنند؟

می دانم که همه این دوستان در نوشته ها و گفتارهای خود این نکته را هم متذکر شده اند که تحقق خواست هاشان در نظام کنونی ممکن نیست. پس برآستی چرا این مسیر ختم یابنده به بن بست را می پیمایند؟

استدلال سنتی این دوستان، که معتقدند مبارزه با حکومت اسلامی مسلط بر کشورمان باید «خشونت پرهیز» و «گام به گام» باشد، آن است که در آن دسته از کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری که به داشتن نظام انتخاباتی تظاهر می کنند، فرا رسیدن مهلت انتخابات یک «فرصت» است برای دو کار؛ یکی در راستای نشان دادن این نکته به مردم که حکومت اهل خودی و غیر خودی کردن است و، دو دیگر، اینکه شاید وقتی مردم ببینند که این «فهرمانان» رد صلاحیت شده اند، مثل مورد «جنیش سبز» سر غیرت بیایند و به خیابان بریزند و اگر در هفت سال پیش نتوانستند حکومت را سرنگون کنند این بار شرایطی فراهم آید که اصلاح حکومت ممکن شده و فرصت برای افتادن زمام رهبری به دست مبارزان راستین خشونت پرهیز فراهم شود.

در خارج هم چنین آرزوی ناممکنی بین اصلاح طلبان برقرار است. مگر آقای سازگارا، یکی از امضاء کنندگان بیانیه علیه نظارت استصوابی، اکنون مدعی آن نشده که وقتی، سال ها پیش، به هنگام اقامت در ایران، خود را نامزد ریاست جمهوری همین حکومت کرده بود خیال داشت که وقتی به ریاست جمهوری حکومت اسلامی رسید (معلوم نیست با چه قدرت و اختیاری) دست به برگزاری فراندومی برای لغو قانون اساسی شریعتمدار همان حکومتی بزند که او را بعنوان رئیس جمهور خود پذیرفته بود؟ انگار که سرنوشت اولین رئیس جمهور و اولین نخست وزیر این حکومت بکلی از یادمان رفته باشد.

در واقع، در نزد این دوستان، سناریو های کار دو شکل خوب و بد بیشتر ندارند: یا باید این حکومت را سرنگون کرد و ساختمانی نو را بر فراز «ویرانه ها» بر پا داشت، که این راهی خطرناک و پر از خشونت است و باید از اینگونه مبارزه پرهیز کرد، و یا باید با «تردستی اصلاح طلبانه!» از نردبام همین حکومت بالا

آمد و در «فرصتی مناسب» (لابد وقتی که آخوند ها و پاسداران بخواب رفته اند) با استفاده از قدرت به دست آمده، به ویران سازی بنای رژیم (آن هم از سقف آن) آغازید.

بر این اساس است که مبارزان معتقد به «مبارزات خشونت پرهیز» در برابر ایده «براندازی و فرو پاشی رژیم» نظریه «گذار تدریجی از حکومت اسلامی» را در برابر شعار «انحلال طلبی» علم کرده و یک گونه نوین و «دو زیستی» از اصلاحات معطوف به برگزشتن از حکومت اسلامی را مطرح می سازند که بر بنیاد «مطالبات گام به گام» شکل می گیرد؛ با این تضاد آشکار درونی که هیچ «اصلاح طلبی» نمی تواند راه دفع همان حکومتی را در پیش گیرد که قصد اصلاح اش را دارد.

این نوع نگاه، اگر اصطلاح «فرصت طلبی» (که در اثر کثرت استعمال حاوی معنایی منفی شده) سزاوار اش نباشد مسلماً بر بنیاد «فرصت جوئی»، یا بقول قدیمی ها «اغتنام فرصت» (غنیمت شمردن شرایط مناسب)، ساخته شده و طرفداران اش نقش چندانی هم در فراهم آوردن این «فرصت» ها را بر عهده نمی گیرند. از نظر آنها از یکسو این مردم هستند که باید، تحت تأثیر افشاگری های آنان، «غیرتی» شده و بیرون آیند و، از سوی دیگر، باید منتظر بود تا شاید دری به تخته ای بخورد و یک از ولی های فقیه حکومت جان به جان آفرین تسلیم کند و مجلس خبرگان هم نتواند بر سر فقیه بعدی به توافق برسد و جنگ مغلوبه شود و (باز هم) مردم به خیابان برسند و، البته بدون اینکه خون از دماغ کسی جاری شود، حکومت را در سینی طلائی تقدیم اصلاح طلبان «گذاری» کنند.

به عبارت دیگر، ته مطلب را که بشکافی، کل دلیل کوشش هائی همچون خواستاری کنار گذاشتن نظارت استصوابی چیزی نیست جز «افشاگری» در مورد بدکاری ها رژیم و تشویق مردم به شرکت در مبارزات به اصطلاح «مدنی» و «بدون خشونت»؛ انسان که گوئی ملت زیر ضربه ما، بعد از گذشت نزدیک به چهل سال، هنوز از شیرازه و ساختار این حکومت آگاه نیست و هنوز لازم است در موردش دست به «افشاگری» زد و به اصطلاح «مردم را آگاه کرد» و امیدوار بود که این مردم آگاه شده برای گرفتن حق خود (یا حق این اصلاح طلبان نوین) برخیزند و «بصورتی خشونت پرهیز» حکومت را جابجا کنند؟

## داخل و خارج و مسئلهء مطالبات

اما من، در این میانه، مشکل مهمتر از مسئلهء مطالبات جزئی (مثل خواستاری لغو نظارت

استصوابی) را در «مخلوط شدن نیروهای داخل و خارج» می دانم.

نکته در این است که طرفداران «گذار مسالمت آمیز» با تمام قوا می کوشند تا ثابت کنند که بین داخل و خارج کشور تفاوتی وجود ندارد و، از آنجا که خط مقدم مبارزه در داخل کشور است، خارج نشینان تنها حکم چرخ پنجم و حداکثر بلندگوها و سخنگوهای داخل کشوری ها را دارند و همواره باید به ساز آنها برقصند. اما همهء شواهد منطقی حکایت از آن دارند که بین داخل و خارج کشور تفاوت هائی اساسی وجود دارند که نمی توان آنها را نادیده گرفت. توجه به چند نمونه از این تفاوت ها بی فایده نیست:

1. همین که داخل و خارجی وجود دارد، همین که «خارج نشینان» تحمل زیستن در زیر لوای

حکومت اسلامیست ها را ندارند و برخی شان حتی خونین و مالین از کشور گریخته و پناهندهء کشورهای

مختلف جهان شده اند، و همین که بسیاری از مهاجران و تبعیدیان امکان بازگشت بی تنبیه به کشور را ندارند خود نشانه وجود تفاوتی عمده است.

2. نشانه دیگر را باید در آزادی بیان خارج نشینان و محدودیت بیان و اظهار نظر داخل نشینان جست. بهر حال نظارت استصوابی و دیگر فیلترهای حکومتی برای خفه کردن آزادی بیان داخل نشینان ساخته شده اند و تنها خارج نشینان اند که می توانند به صراحت تمام خواستار «نا - بودی» رژیم شوند. دیده ایم که داخل نشینان، حتی برای خواستاری «انتخابات آزاد» هم، باید به مواد همان قانون اساسی شریعتمداری متوسل شوند که تشخیص مصلحت و استصواب فرزندان دوگانه آند.

3. داخل کشوری ها تنها قادرند کار خود را با مطرح کردن «مطالبات» شان از حکومت پیش ببرند و مطالبات هم لزوماً تک موضوعی اند و زیر مبارزات مدنی جمع بندی می شوند؛ و الا، در خارج کشور، من و دکتر خوئی و دوستان مان چه مطالبه ای از همان حکومتی داریم که می خواهیم سر به تن اش نباشد؟ و درست بخاطر اینگونه ملاحظات است که موضوع در میان پشتیبانان جنبش سکولار دموکراسی ایران بدین صورت جمع بندی و بر پیشانی پایگاه رسمی این جنبش نوشته شده است: «از آنجا که حکومت اسلامی مسلط بر ایران را قانونی نمی دانیم، طبعاً، در خارج کشور، از آن مطالبه ای هم نداریم؛ و به همین دلیل قرار نیست نام هیچ یک از اعضاء جنبش در زیر نامه هائی که خطاب به گردانندگان رژیم نوشته می شوند دیده شود. اما، در عین حال، ما از همهء مطالبات بر حق هموطنان داخل از گردانندگان حکومت مسلط شده بر کشورمان حمایت می کنیم».

در واقع، اگر اعتراض بوجود نظارت استصوابی تنها از جانب داخل کشوری ها صورت می گرفت و سپس خارج کشوری ها از آن حمایت می کردند مسئله شکل دیگری داشت، اما در اینجا خط کشی های لازم مبارزاتی مورد عنایت قرار نگرفته اند و خارج کشورهای به بازی محقری کشیده شده اند که تنها در داخل کشور می تواند معنی داشته باشد.

## رهبری از داخل

اما، همانطور که در بالا، و به اشاره، از آن گذشتم، اختلاط داخل و خارج یک عیب عمده دیگر هم دارد. آن کوششی است که از جانب داخل کشوری ها، و بخصوص از جانب آقای حشمت طبرزدی، برای دخالت در امور خارج کشور و در اختیار گرفتن زمام هدایت آن صورت می گیرد و کسانی همچون آقای عباس خرسندی هم از جانب ایشان مأموریت دارند که از آلمان در این بوق بدمند.

به اعتقاد من، سپردن اختیار خارج کشوری ها به دست داخل کشوری ها یک عیب مهم و خطرناک دارد که از ماهیت متفاوت داخل و خارج ناشی می شود؛ ماهیتی که شمه ای از آن را در بالا شرح دادم. یک مبارز داخل کشور معتقد به مبارزات مدنی خشونت پرهیز و مسالمت آمیز، که ارتفاع مبارزه اش به «مطالبات یکه ای و زیر سقف قانون اساسی کنونی» محدود است چگونه می تواند مبارزات ایرانیان گریخته از دست حکومت اسلامی و خواستار «نا - بودی» آن را رهبری کند؟ و نه اینکه این دخالت تنها موجب می شود تا تیغ مبارزات خارج کشور هم کند شده و حدود آن به محدودهء مبارزات «مطالباتی» های داخل کشور برسد؟

بنظر من، داخل کشوری هائی که افقی بیش از «مطالبات مدنی» در پیش رو ندارند، و از حمایت وسیع مردمی نیز بهره مند نیستند، و نمی تواند با صدور فراخوان های مختلف آنان را به تمکین وا دارند، اکنون می خواهند با استفاده از فضای آزاد و آزادی بیان موجود در خارج کشور، و از طریق برخ کشاندن این مبارزان به مردم کشور، موقعیت خود را تقویت کنند. اما آنان آشکارا و بناچار مجبور می شوند سقف خواست های خارج کشوری ها را تا حد «مطالبات مبتنی بر قانون اساسی شریعتمدار فعلی» پائین بکشند؛ و این عمل لطمهء بزرگی است که از جانب داخل کشور بر صفوف خارج کشوری ها وارد می شود.

تازه، ای کاش داخل کشوری ها می توانستند با چشم واقع بین وقایع اطراف خود را ببینند و ارزیابی کنند و با یک کشمش گرمی و با یک مویز سردی شان نشود. ما بارها شاهد بوده ایم که جریاناتی همچون بروی کار آمدن مجدد خاتمی یا حسن روحانی چگونه موجب امیدواری و شادمانی برخی از سکولار دموکرات های داخل کشور شده و آنها یا وعده های این فریبکاران را باور کرده اند و یا بقدرت رسیدن آنها را نشان از «تعمیق شکاف های درون حکومتی» دانسته و اعلام داشته اند که: « رژیم در حال عقب نشینی است، ما این را باور کرده ایم». و اندکی بعد ناچار شده اند که اقرار کنند که بقدرت رسیدن این شیادان نه موجب تعمیق شکاف ها که باعث ترمیم و رفع شکاف ها شده است.

شاید از این گونه تحلیل گریزی هم نباشد؛ آنها که وقایع را از نزدیک و با عینک مقدورات اندک خود می بینند، و هر گشایش اندکی در زندگی روزمره خود را نشان از پیروزی نهائی می یابند، محکوم به اینگونه خوش بینی ها و امیدواری های زود گذر هستند؛ ما خارج نشینان هم باید موقعیت آنها را درک کنیم و با همدلی و همدردی با ایشان سخن بگوئیم؛ اما هنگامی که آنها به سودای سوء استفاده از خارج نشینان می کوشند آنها را در محدودیت ها و کندروی ها خود شریک کرده و در نتیجه موجب فلج نظری و عملی آنان شوند دیگر نمی توان سکوت کرد.

### **هر کسی بر طینت خود می تند (مولوی)**

دو هفته پیش، من در یک گفتگوی تلویزیونی، از اینکه پنج تن از اعضاء اصلی «همبستگی برای دموکراسی» در راستای نمایندگی در مجلس شورای اسلامی ثبت نام کرده اند انتقاد کرده و کار آنها را حتی در حد «مطالبات مدنی» نیز ندانستم و اظهار حیرت کردم از اینکه دوستان سکولار دموکراتی همچون کورش زعیم و حشمت طبرزدی دست به این کار نابخردانه زده اند. پس از انتشار آن برنامه، آقای مهندس زعیم در صفحهء فیس بووک من نوشت: «شوپنهاور گفته که برخی مرز دید خود را مرز دید جهان می شمارند». اما، در واقع، نیازی به توسل به مرحوم شوپنهاور و این جمله از نوع «کرامات شیخ ما» او نبود. «برخی» هم ندارد و این حکم بدیهی شامل حال «همه»، و از جمله خود آقای زعیم، هم می شود.

ما همه، اگر صادق باشیم و حداقل بخودمان دروغ نگوئیم، بر اساس باورها و «یقین» های خود عمل می کنیم و سخن می گوئیم و مرز دید خود را مرز دید جهان می دانیم. اگر شخصی مثل آقای مهندس زعیم لحظه ای فکر می کرد که مرز دیدش همان مرز دید جهان نیست، و به درستی کاری که می کرد یقین نداشت، هرگز به ذلت رفتن به مرکز نام نویسی برای نمایندگی در مجلس شورای اسلامی تن نمی داد. اما تشخیص ایشان چنین بود و، بر اثر یقین به صحت این تشخیص، قدم در آن حوزه چرکین نهادند؛ لابد به این خیال که با این کار «شکاف ها» را تعمیق می کنند!

من نیز، همچنانکه در آغاز این مقاله نوشتم، اگر بدون یقین به صحت نظرم مطلبی را بنویسم و در آن «ملاحظاتی چند» را، که خلاف یقین من باشند، بکار برم چه کرده ام جز خیانت به خود و به آنان که این خطوط را می خوانند؟

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

[NewSecularism@gmail.com](mailto:NewSecularism@gmail.com)

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحه نوری علا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>